اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم­الله الرحمن الرحيم

الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمه علی اعدائهم اجمعين، اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمة يا ارحمن الراحمين.

ديشب آخر شب بعد از تتميم تمام شدن بحث يک چند مورد از تقطيع را گفتيم که آقای خادمی

8: 0

بحثی که چند موردی تطبيق به اصطلاح مال تقطيع يا فهرستی يا روايي گفته شد فقط به عنوان نمونه بود و الا خود اين بحث يک بحث خاصی است که ديگر چون خيلی طولانی شد ديگر به همان نمونه­ها اکتفاء می­کنيم.

بحث بعدی همان طور وعده­ای که داده شد بحث ادراج يا مدرج است، کلمه مدرج در لغت عربی اين است که يک چيزی ضمن يک چيزی بيايد يعنی به عبارت ديگر يک حديث کاملاً کلاً يک سخنی به عنوان حديث باشد و بعد بگويند نه آقا اين کلاً مثلاً کلام امام نيست يا کلام رسول­الله نيست اين را اصطلاحاً مدرج نمی­گويند چون تمامش خالی است، مدرج اين است که يک مقدارش کلام رسول­الله باشد يک مقدار کلام راوی باشد يک مقدارش کلام امام، روشن شد اگر تماماً نباشد در ميان اهل سنت اگر تماماً مال صحابه باشد موقوف می­گويند بين تابعين باشد هم مقطوع می­گويند اين اصطلاح را هم ما نداريم اصطلاح موقوف نداريم، اصلاً کلمه موقوف پيش ما،

س: ما حديث نمی­دانيمش ديگر

ج: ما اصلاً حديث نمی­دانيم اما گاهی ممکن است در حديث بيايد، بالاخره در حديث ذکر می­شود

س: تماماً قول صحابه باشد،

ج: خب اشتباه می­شود، آنها هم حديث نمی­دانند کلام صحابی می­دانند و از همان اوائل قرن دوم اين بحث آمد که آيا اين­ها دارای قداست خاصی هستند کلام صحابه يا نه؟ عده­ای قبول می­کردند، عده­ای هم نه، يکی از اشکالات بر ابوحنيفه همين است چون ابوحنيفه می­گفت اگر صحابه مطلبی را از رسول­الله نقل می­کنند به قول ما علی الرأس و العين، اگر رأی خودشان است هم رجال و نحن رجال،

س: ولی قبول صحابی را بيشترشان حجت می­دانند

ج: حجت غير از اين به اصطلاح کلام معصوم، بله چرا عده­ای زيادشان مثل ابن حزم می­گويد اگر اتفاق باشد بين صحابه، البته اتفاقی که ايشان تصوير می­کند گاهی به دو نفر سه نفر از صحابه، می­گويد فهذا قول صحابی مثلاً دوتا يا سه­تا و لم يعرف لهم مخالف فصار اجماع اين اجماعش خيلی زود درست می­شود من معتقدم آن کلامی را که ابن حزم راجع به اجماع صحابه دارد بهتر بود تعبير می­کرد به فرهنگ بين صحابه يعنی يک تلقی بين صحابه بود نه اجماع مطلح که اقوال را جمع کرده باشند و اما صحابه واحد را حجيت برايش قائل بودند ابن حزم هم قائل نيست ابن حزم اين را به عنوان فرهنگ، بله برای خبر صحيح حجيت قائل است بالاتر از حجيت قداست قائل است باز مشهور علمای اهل سنت قائل نيستند، چون آقای خويي در مصباح دارند که خبر واحد حکم واقعی نيست کسی نگفته حکم واقعی، چرا ابن حزم قائل است اصلاً ايشان فرمودند کسی نيست ابن حزم می­گويد خبری که صحيح باشد اين حکم قرآن دارد اصلاً مشمول آيه مبارکه انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون می­خواهيد بياوريد آيه در الاحکام به نظرم جلد يک يا دو؟ تصريح می­کند که اگر سندش صحيح باشد اين به حکم آيه است اصلاً، يعنی از اصطلاح حجت ما هم خيلی بالاتر دقت کرديد و آنی را که حجت می­داند غير از خبر صحيح، تلقی صحابه به تعبير بنده، خودش می­گويد اجماع صحابه، من به نظرم می­آيد مرادش همين فرهنگ و تلقی باشد و اما قول واحد صحابی اين را هم عده زيادی از اهل سنت می­دانند ابوحنيفه هم که به شدت مخالف است، يک نقلی در کتاب مرحوم شيخ هم در رسائل می­گويد که امام صادق فرمود لعن الله ابوحنيفه کان يقول قال علی کذا، اقول کذا اين مطلب درست است اين مطلب امام صادق صحيح است ليکن اين خصوص اميرالمؤمنين نيست به کل صحابه می­گفته اين غرض اين مطلب درست است، اگر می­گفت و قال عمر بازهم می­گفت و اقول،

س: اين بخشش را تأييد کرده

ج: بله حضرت می­خواهند بگويند که مثلاً کذا اين مثلاً آورده در مقابل اميرالمؤمنين اما راجع به کل صحابه می­گويد غرض روشن شد يعنی او اصلاً، يکی از طعون بر ابوحنيفه هم همين است اصلاً طعن بر ابوحنيفه چندتا طعن اساسی، چون مسلم است می­گويم در اين کتاب مقدمه نصب الرايه اين کوثری که خودش حنفی است تصريح می­کند و قد صحّ عن مالک، سند به مالک صحيح است که لم يولد فی الاسلام مولود اشئم من ابی حنيفه، اين نوشته قد صحّ، تعابيری که آن­ها راجع به ابوحنيفه دارند، يا راجع به شافعی باز آنها راجع به شافعی هم دارد، يولد فی امتی رجل يقال له محمد ابن ادريس، هو اضرّ علی امتی من ابليس، اين را در مورد شافعی دارند اين تعابيری که آنها راجع به ائمه خودشان دارند ما خودما راجع به آنها نداريم در روايات ما راجع به آنها نيامده تعبيری، بله اين هست امام صادق فرموده که او می­گويد قال علی و اقول، اين درست هم هست يعنی مطلب امام صادق کاملاً درست است صحيح است ليکن خصوص اميرالمؤمنين نه کل صحابه، او حرفش اين است که صحابه از رسول­الله نقل بکنند

3: 5

نقل نکردند رأی خودشان باشد هم رجال و نحن رجال ما لازم نيست مقيد به حرف آنها باشم مضافاً به اين­که نقل کردند ازش چيزهايي که لوکان النبی حياً لاخذ بکثير من اقوالی، اگر راست باشد ديگر خيلی،

س: خيلی افتضاح است

ج: خيلی درجه، يک جواب­هايي احناف دادند اما اين مال مالک مسلم است لم يولد فی الاسلام مولود اشئم من ابی­حنيفه حالا به هر حال از بحث خارج نشويم پس اين اصطلاح مدرج را جايي می­گويند البته عبارت علوم حديث ابن صلاح شهرازری را خوانديم در آنجا دارد که گاهی هم يک حديث در حديث ديگر می­آيد آن هم مدرج است، خب اين­ها می­دانيد آنچه که در کتب دراية الحديث اول اهل سنت بعد هم مثل شهيدثانی بيشتر اصطلاحات است خيلی تأثير مهمی ندارد در حجيت اين اصطلاحات، به هر حال اين حديث مدرج اين نيست که در ضمنش باشد بله گاهی مثلاً نقل کردند وقتی بخاری را می­خواستند آزمايش کنند صدتا حديث گرفتند، سند يکی را به متن يکی ديگر، متن يکی به سند ديگر، بخاری همه را درستش کرد گفت اين متن مال اين سند است، اين سند مال اين متن است همه را ارجاع داد جا به جا اين را ادراج نمی­گويند دقت کرديد، اين مثلاً تحويل سند يا اين تعبيری، اما اين­که اين مدرج باشد نه، مدرج اين است که يک حديثی را با سند نقل می­کند يک متنی درش می­آورد که در حديث ديگر دارد سند دارد اما اين­جا آورده،

س: حديث در حديث است

ج: حديث در حديث است در ادراج اين خصلت هست که و اگر ادراج نباشد کل کلام مال صحابی باشد آن را اصطلاحاً موقوف می­گويند در،

س: اگر بخشی از کلام مال صحابی باشد يا

ج: آن بخشی باشد مدرج است

س: مدرج می­شود، پس مدرج اعم از اين است که حديث در حديث باشد، يا حديث در غير حديث

ج: حديث ديگری باشد ولو حديث بوده ولو سند دارد،

س: نه حديث نباشد هم نباشد چطور منظور اين است آن­که حديث در حديث قبول چيز ديگر

ج: کلام بله بله، اذا قلت هذا و قد تم الصلاة اين کلام خود راوی بوده، دقت کرديد در ادراج اين نکته هست و در ميان اهل سنت خوب دقت کنيد يکی از مصيبت­های بزرگشان تفريق بين موقوف و مرفوع است، مرفوع کلام صحابی است که از رسول­الله نقل کرده موقوف کلام خود صحابی است بين اين دوتا زياد نقل اختلاف دارند و تقريباً يک قاعده­ای گذاشتند که اگر حديث در يک­جا مرفوع آمد عن رسول­الله باز با يک سند ديگر ظاهراً سند معتبر به خود صحابی باشد ترجيح را به اين می­دهند، گفت نتيجه تابع اخس مقدمات، می­گويند موقوف است ثبت موقوفاً مثل همين حديث ما رآه المسلمون حسن، خب عن رسول الله هم دارد عبدالله ابن مسعود ليکن چون از خود عبدالله ابن مسعود هم آمده يک ذيلی هم دارد که خداوند در قلوب اصحاب رسول­الله قرار داد که اختيار ابوبکر بکنند می­گويند صحيحش اين است که اين حديث موقوف است اين حديث مرفوع نيست عن رسول­الله نيست حالا اين مطلب در ميان اهل سنت.

در ميان ما چون اين مطلب نبوده يعنی ما آنچه که داريم در ميان ما به جای موقوف مضمر داريم مثلاً عن سماعه قال که معلوم نيست قائل که است؟ ما اصطلاح مضمر داريم و نمی­دانيم آيا کلام است يا کلام راوی؟ اما موقوف نداريم،

س: سئلته

ج: سئلته داريم يا مثلاً قال داريم، مضمر داريم آن وقت آن را هم بحثی داريم ما که آيا احاديث مضمر در حکم اسناد است يا اسناد نيست؟ اصلاً حديث هست يا حديث نيست؟ اسناد باشد کنار، آيا اصلاً حديث اشتباه کردم اسناد را آيا اصولاً حديث هست يا حديث نيست؟ مفصل بحث دارند و وجوهی هم نوشتند نه يک وجه واحد،

س: بعضی تفصيل دادند بين

ج: بله بهترين وجهش شايد اين باشد چون اين را در کتبی آوردند که معدّ برای نقل احاديث است پس حديث است، مثلاً در کتاب کافی آمده و شأن ايشان اجلّ است از غير معصوم نقل بکند، وجوهی نقل شده شايد مثلاً اشهرش بين متأخرين فعلاً اين باشد که اين حديث مثلاً در کتاب کافی آمده که معدّ است برای نقل حديث پس اين حديث يعنی پيش قدمای اصحاب حديث بوده حالا من يک مثالش را نقل بکنم که بد نيست اين حديث محمد ابن مسلم حريز يعنی ياسين ضريس عن حريز محمد ابن مسلم، چون محل ابتلا هم هست در اين­که طواف بايد مقام ابراهيم و بيت باشد اين حديث واحد است که در به اصطلاح کتاب کافی هم آمده، عرض کرديم در اوائل قرن چهارم اين دو بزرگوار دست به تنقيح و تصحيح زدند مرحوم کلينی اين حديث را قبول کردند که شما بايد در حدود بين مقام، در بين مقام و به اصطلاح ديوار کعبه باشد،

س: مقام معلوم است کی از کعبه جدا شده؟

ج: می­گويند زمان عمر جداش کردند حالا به هر حال حالا فعلاً در اين­جا چون در روايت اين تأييد شده و روايت ديگری داريم که می­گويد نه هرجا بود دورتر هم شد اشکال ندارد اين را صدوق انتخاب کرده يعنی صدوق اولی را نياورده، کلينی دومی را نياورده، صدوق را هم اگر بزنيم به ابن الوليد يعنی اختيار ابن الوليد يعنی در، بله در بابش دوتا روايت است

س: باب حدّ موضع الطواف جلد چهار صفحه چهار صد و سيزده

س: کافی؟

س: کافی بله،

ج: نه از وسائل ببينيد دوتاست حديث دومی را هم دارد حالا مال کافی را بخوانيد

س: از خود کافی بخوانم بعد محمد ابن يحيي و غيره عن محمد ابن احمد عن محمد ابن عيسی

ج: محمد ابن احمد عرض کرديم کراراً مرحوم کلينی آنی که اسم برده از دو نفر از صاحب نوادرالحکمه يکی احمد ابن ادريس اشعری يکی محمد ابن يحيي استادش، و هردو هم جليل القدر هستند و ظاهراً و العلم عند الله بايد گفت مشهورترين نسخه نوادرالحکمه هم همين بوده، مشهورترين نسخه­ای که پيش کلينی بوده چون عين اين دوتا پيش کشی هم هست، چون نوادرالحکمه يک بابی داشته مناقب الرجال الآن از آن بايد شايد در حدود چهل، پنجاه تا حديث در کشی آمده، از همان محمد ابن احمد، اين قديم­ترين يکی از مصادر قديمی ما در رجال است، بهش توجه ما، اين را در بحثی که خدمت آقای مختاری داشتيم روشنش کرديم امرش را توضيح داديم نسخه­ای از اين به کش و سمرقند رسيده مرحوم کشی، علی ای حال ايشان هم از محمد ابن يحيي و به نظرم بيشتر از احمد ابن ادريس نقل می­کند حالا اين غيره است يا محمد ابن ادريس است يا مشايخی که در قم بودند عده­ای از مشايخ که در قم بودند، چون مشايخ ديگر هم از اين کتاب نقل کردند، مثلاً مرحوم کامل الزيارات از شخصی به نام محمد ابن الحسين ابن المتّ الجوهری اين حالا من بعدی­ها به فکر رسيد که اين متّ بايد اسم فارسی باشد مت، چون هم متّ در اين­جا داريم، هم متيل داريم هم متويه داريم ما چندتا متّ داريم می­متّه اين احتمال می­دهيم اسمی در مثلاً فارسی قديم قم بوده مثلاً متعارف بوده الآن من الآن نمی­توانم درست تشخيص بدهم که اين کلمه چه است؟ حالا مگر به کتب لغت مراجعه بشود،

س: عربی معنی دارد متّ با تی دو نقطه ديگر؟

ج: متّ با تی دو نقطه، نه متّ يعنی چه؟

س: در عربی می­گويند لايمتّ بهذا يعنی اين­که ارتباطی با آن ندارد،

ج: متَّ است مت نيست نه آن

س: با تی دو نقطه،

ج: نه آن فعل است متَّ يمتّ اصلاً لاينتمی

س: يک کتابی نوشتند عربی مثلاً می­گويد ذی القرنين لايمتّ

س: بله يعنی لاينتسب

ج: لاينتسب بله، مت تنها نداريم

س: اين مصدرش است ديگر

ج: نه بعيد است، محمد ابن الحسين ابن مت الجوهری عن محمد ابن احمد ابن قولويه توسط ايشان نقل می­کند علی ای حال وارد اين بحث نشويم فعلاً باشد اين سندش تا صاحب نوادرالحکمه خوب است احتمال دارد مرحوم البته ظواهرش خلاف ظاهر است شايد، حالا چون يک نکته فنی است اين را هم الآن عرض بکنم ديگر حالا چون ديگر فعلاً يک کمش هم به متن بر می­گردد البته متن سند نه متن حديث بفرماييد،

س: در ابن سدّه در محکم و محيط در مورد متته همان طور که حاج آقا فرمودند مت را آورده می­گويد و مت اسم و متا ابويونس سريانی،

س: بله

ج: اسم سريانی است

س: متا را عرض کردم

س: متا را می­گويد

ج: می­دانم

س: قبل از آن مت را هم گفته

ج: اسم است من می­گويم اسم چه است؟

س: مت، الا ان المتّ يوصل بقرابة و دالة بله يمت بها

ج: و يمتّ اما اين متيل داريم متويه داريم البته اگر مَتويه بخوانيم، متوَيه بخوانيم متوَيه داريم واضح است مثل سيبويه متوَيه داريم ما متيل هم داريم که اصلاً نمی­دانيم چه جور؟ بعضی­ها متيِل ثبت کردند بعضی­ها هم متيل نمی­دانيم آن کلمه را هم چه جوری بخوانيم علی ای حال

س: بعد هم اين مدل و

ج: يک اسمی به نظر من فارسی قديم می­آيد چون يکی از عجايب اين است که اين خود قم و اطراف اسماء باستانی عجيب مثلاً جمکران، کران ناحيه، جمع هم جمشيد اصلاً قيافه­اش نمی­خورد به ناحيه جمشيد باشد ناحيه پادشاهان، جمکران ناحيه جمشيد ديگر، خيلی بهش نمی­خورد به اين دهی که اين طوری، مثلاً اين آقا نوشته يک جايي هست بعد از کهک به نام قباد بزن بهش می­گويد ايشان می­گويد اين اسمش قباد يعنی کباد و بژن بوده يک دهی از همان نزديک­های به اصطلاح ورجانه، به اسم ورجان به اسم سيروم می­گويد اين شيرويه بوده پسر خسرو اسم­های عجيب و غريب است يعنی اسم­های پادشاه، اصلاً به اين دهات اين­جا همچون نمی­خورد همچون اسم­های عجيب و غريب حالا اين مت يک متيل و متويه، متويه خب اسم فارسی است واضح است فارسی است مثل سيبويه يا متويه بفرماييد

س: عن محمد ابن عيسی عن ياسين ضرير عن

ج: ببينيد دقت کنيد يک بحثی هست چون خيلی اين بحث لطيف است من خيلی اشاره بگويم که رويش بعدها کار بکنيد، مرحوم ابن الوليد استثناء کرده از همين کتاب نوادرالحکمه ماکان عن محمد ابن عيسی باسناد منقطع، دقت کرديد از همان زمانی که ايشان گفت بعدها اصحاب ما اختلاف، مرحوم ابن نوح استاد نجاشی گفت که لقد اصاب شيخنا ابن الوليد الا در محمد ابن عيسی، چرا در ايشان گفته؟ مرحوم آقای شيخ طوسی از اين عبارت فهميده که تضعيفش کرده لذا ايشان می­گويد محمد ابن عيسی بغدادی ضعيف استثناه القميون من نوادرالحکمه از اين عبارت بعدها بحث شدند که در اين عبارت چون مرحوم ابن الوليد استثنای که دارد يا مطلق است که بيشترش مطلق است، بيست و يک، بيست و دو حالا با اختلاف عدد، دوتا استثنايش قيد دارد يکش ايشان است محمد ابن عيسی باسناد منقطع يکش هم لؤلؤی است ماينفرد به، بقيه هم ماکان عن سهل ابن زياد و همين جور اسم آورده، اين­ها آمدند گفته آن­جايي که قيد دارد غير از آنجايي است که مطلق آورده، آن­جايي که مطلق آورده می­شود فهميد ازش تضعيف است اين اشکالش سر اسناد منقطع است دقت کرديد، آن وقت از طرف ديگر گفتند مرحوم ابن الوليد گفته که روايات يونس را يا روايات محمد ابن عيسی از يونس قبول نمی­کنيم دقت کنيد اين چون خيلی بحث بر انگيز شده و بزرگان و سر و صدا و اين­ها اولاً اين­که مرحوم شيخ طوسی تضعيف فهميده خلاف قاعده است بلکه می­توان گفت البته کسی نگفت می­توان گفت آن­جايي هم که استثناء مطلق است آن­جا هم تضعيف فهرستی است رجالی نيست اين تضعيف رجالی که ما می­خواهيم در نمی­آيد ليکن مشهور بين علمای ما تضعيف رجالی گرفتند عرض کردم شيخ طوسی با جلالت قدرش حتی اين را هم تضعيف رجالی گرفته، تصريح می­کند، محمد ابن عيسی بغدادی يونسی ضعيف، استثناه القميون من رجال نوادر تصريح دارد، با اين­که ايشان دارد باسناد منقطع، از آن طرف آمدند گفتند مراد از اسناد منقطع هم اين است که ايشان يونس را درک نکرده و ايشان سنش نمی­خورد که از يونس نقل بکند اسناد منقطع زدند به روايت ايشان از يونس يک نکته­ای را خوب من، امشب اين بحث را باز کردم نمی­خواهم الآن طولانی صحبت کنم چون احتياج به شرحی دارد يک اشتباهی بين اين آقايون رجالی ما اخيراً پيدا شده که منشأ اين اوهام شده، راجع به مرحوم ابن الوليد راجع به محمد ابن عيسی دوتا مطلب دارد اين دوتا را با همديگر ربط داده اين غلط است اصلاً، يک مطلب در نوادرالحکمه است، ماکان فيه عن محمد ابن عيسی باسناد منقطع، اين درش اسمش يونس و اين­ها ندارد عن محمد ابن عيسی باسناد منقطع

س: آنها قبول نمی­کند،

ج: اين را قبول نمی­کند نه مطلق محمد ابن عيسی

س: باسناد منقطع

ج: باسناد منقطع را قبول نمی­کند دوم مطلب دوم وقتی مرحوم شيخ طروق اصحاب را به به اصطلاح يونس می­نويسد می­خواهيد عبارتش را بخوانيد،

س: شيخ خب قبلش شايد ابن نوح هم همين را فهميده بود ديگر

ج: نه ابن نوح می­گويد لا ادری ما رابه فيه

س: بعد می­گويد لانه کان علی ظاهر العدالة و الثقه

ج: بله، اين نه، ملتفت آن هم ملتفت نشده، يک عده­ای نوشته اين حرف را اين راه نفهميده حالا توضيحش را

س: عين حرف شيخ طوسی نيست

ج: نه خير نه، ما رابه فيه اين رابه به اين معنی چون ابن الوليد گفت اسناد منقطع می­گويد شما از کجا می­گويد منقطع است، ريب شما از کجاست؟ اين­ها از کلمه کان علی ظاهر العداله و الثقه چاپ کردند اسم نمی­برم اين معلوم می­شود که اين رجالی است نکته رجالی است ملتفت نشدند نکته فهرستی است، شيخ طوسی گفت ضعيف استثناه القميون، اين­ها ملتفت يک ظرافت، مجبوريم ما راجع به سند هم گاهی اوقات گير، در متن بيايد به خاطر مشکلاتی که در عبارت است، ما رابه فيه ريبش از کجاست چرا آمده گفته محمد ابن عيسی اسنادش منقطع است؟ چون ايشان که ظاهرش عدالت است بعد هم کلمه عن آورده بنابراين که عنعنه هم مساوق با اتصال است پس ظاهرش اين است که ايشان اتصال دارد چرا منقطع باشد؟ چه اسناد منقطعی دارد؟

س: عبارت چيز را آوردم، فقط اين­که فرموديد که از نجاشی بود مال اسناد منقطع، اين از فهرست شيخ طوسی فرموديد باب يونس يونس ابن عبدالرحمن آخر ترجمه بعد از اين­که

ج: می­گويد طروق، می­گويد قال ابن الوليد کتب يونس ابن عبدالرحمن التی هی بالروايات بخوان عبارت را

س: قال فقال ابوجعفر ابن بابويه سمعت ابن الوليد رحمه الله يقول کتب يونس ابن عبدالرحمن التی هی بالروايات

ج: بالروايات يعنی نسخ، نه کتاب­هايش پر از روايت است، فتوا درش نيست، نسخ مختلف دارد روايات در اين­جا نسخ است اين نسخی که از کتاب ايشان هست، کلها صحيحة يعتمد عليها بخوانيد بخوانيد

س: کلها سيأتی معتمد عليها الا ما ينفرد به محمد ابن عيسی ابن عبيد عن يونس

ج: اين اسناد منقطع را زدند به اين، اين مربوط به يونس است ربطی به آن نوادرالحکمه ندارد اصلاً معلوم شد، گفتند چون ينفرد آنجا هم گفتند اسناد منقطع، پس اسناد ايشان به يونس منقطع است، بعد هم گفته، ظاهر

36: 20

ايشان ثقه است پس مثلاً ملتفت نشد،

س: چه قرينه­ای داريد که اين روايات يعنی نسخه؟ جای ديگر هم

ج: زياد، چند دفعه خوانديم چند دفعه خوانديم

س: يعنی کتبی که نقل می­کند

ج: نقل می­کند و درست هم هست حرف ابن الوليد درست است آن وقت در يک­جايي ديگر طروق را نوشته، قبلش اسم می­برد

س: قبلش طروق را

ج: بله،

س: اخبرنا بجميع کتبه و رواياته جماعة

ج: جماعة شيخ طوسی عرض کرديم در فهرستش ابن به اصطلاح ابن الهاشر هست ابن عبدون، ابن غضائری پدر هست حسين ابن عبيدالله، شيخ مفيد اين غير از جماعت جای ديگر است، در اين­جا اين مشايخ، بله آقا؟

س: جميع کتب و رواياته

ج: روايات، کتب يونس تأليفاتش روايات چيزهايي که او نقل می­کند

س: کتب

س: نه می­دانم

ج: دقت کرديد، ايشان می­گويد از کجا، اين هم يک اشاره ديگر اخبرنی بجميع کتبه و رواياته جماعة من اصحابنا عرض کرديم جماعة در فهرست شيخ اين­ها البته من نگفتم اين­که حالا مرحوم سيدبحرالعلوم هم در فوائد رجاليه­اش دارد اسم می­برد که مراد از جماعت اين­ها هستند ابن الهاشر هست ابن غضائری پدر هست و مرحوم شيخ مفيد، بفرماييد

س: بخوانم اين­جا را

ج: بخوان

س: جماعة عن ابی جعفر ابن بابويه

ج: بر می­گردد به شيخ طوسی، شيخ صدوق، چرا؟ چون شيخ صدوق پنجاه و دو، پنجاه و سه، پنجاه و چهار، پنج دوبار مجموعاً کوفه آمده، سه صد شيخ مفيد هم تمام اين­ها از او اجازه گرفتند اين سه نفری که اسم بردم از مرحوم صدوق اجازه گرفتند، پس اين هم درست است يعنی تاريخش و جغرافيايش همه­اش مرتب است

س: همين­که سمع منه مشايخ الطائفه و هو حدث السن

ج: و هو حدث السن، بعد باز يک عده­ای نوشتند اين معلوم می­شود اصطلاح رجالی است و الا ايشان در حدود پنجاه سال عمرش بوده چه است حدث السن؟ عبارت شيخ، مرحوم چيز را بياوريد، ديگر اين را هم ايشان گفتند ديگر مجبور شديم باز دو مرتبه، عبارت نجاشی را در صدوق بياوريد محمد ابن علی ابن الحسين

س: اطراد در اطراد

ج: بله ديگر چه کار کنيم، متن وقتی گير می­کنيم حالا

س: مدرج هم داريم

ج: مدرج است ديگر عملاً هم مدرج شد چون آقای مختاری کار را مشکل کرد، چون اين هم يکی از جاهاي غلط است آخر، اين هم چون باز اشتباه شده، به خاطر اين­که تصحيحش بکنند بله بياوريد آقا، دخل بغداد سنه فلان، محمد ابن علی ابن الحسين ابن بابويه قمی ابوجعفر، يک نکته ديگر هم بگوييم حالا چون متن است،

س: بله محمد ابن

ج: در کتاب­های تاريخی يا جايي که می­خواهيم نقل بکنيم کنيه را اول بياوريم و قدم الکنيه فلان، ابوجعفر، اما در اين کتاب­های تراجم کنيه را آخر بياورند، محمد ابن علی ابن الحسين ابوجعفر، اين هم يک نکته ديگر بابی، اگر می­بينيد کنيه کنيه را آخر می­آوردند اما وقتی می­گوييد و قال ابوجعفر محمد ابن علی ابوجعفر را اول می­آورند بفرماييد،

س: و نجاشی ديگر درست است

ج: بله، بالاخره بغداد

س: محمد ابن علی ابن حسين الی آخره نزيل الری شيخنا و فقيهنا وجه الطائفة بخراسان و کان ورد بغداد سنه الخمس و الخمسين ثلاثه مأة

ج: پنجاه و دو هم هست پنجاه و سه هست بله،

س: سمع منه الشيوخ الطائفه و هو حدث السن

ج: اين گفتن اين خيلی حرف ايشان عجيب است چون سه صد و پنجاه و پنج شيخ صدوق مرد بزرگی است چهل، پنجاه سال عمرش است چرا گفته حدث السن؟ جوان بود اين را خوب دقت کنيد اين را ورداشتند عطف به آن گرفتند اين عطف نيست جمله مستقل است می­خواستم اين را بگويم دخل بغداد سنه فلان بعد يک کلام ديگر

س: نقطه سر خط

ج: نقط سری، روشن اين­که هی می­گفتم به خاطر آقای مختاری امشب بحث ما را بهم زدند ادراج

س: حديث

ج: دارد خودش صحبت می­کند، و سمع منه اين کلام ابتدای کلام است اين­ها ورداشتند زدند گفتند،

س: بغداد،

ج: نه به بغداد، نه در بغداد و هو حدث السن، اين­ها زدند به کلمه بغداد، يک نکته ديگر سمع منه شيوخ اصحابنا و هو حدث السن، دقت کرديد اين ربطی به آمدنش به بغداد ندارد اين هم حالا بفرماييد حالا برگرديد به،

س: پرانتز بسته شد

ج: پرانتز بسته شد، ادراج اول تمام شد، اين هم چون آقای مختاری ما را می­گفت که بکت

0: 25

لی البکاء حالا ايشان ما را به تحريک آورده چون اين اشتباهات عجيب و غريبی دارد می­شود من مجبورم هی يکی يکی اينها را توضيح بدهم که نکات فنی­اش روشن بشود، بفرماييد

س: صدر من اهله و وقع

ج: وقع فی بطنه، اخبرنا به جماعة من اصحابنا بجميع کتبه و رواياته بخوانيد عن ابی جعفر ابن بابويه عن محمد ابن الحسن و عن احمد ابن محمد ابن الحسن عن ابيه عنه، عن احمد اين عطف است به خود صدوق، يعنی شيخ مفيد از پسر ابن الوليد، ابن الوليد اسمش محمد است، محمد ابن الحسن ابن الوليد است پسرش احمد است اين را الآن نمی­شناسيم ايشان هم بغداد آمده دقيقاً اين را هم نمی­دانيم کی است؟ شيخ مفيد آثار ابن الوليد را از اين راه هم نقل می­کند يعنی معلوم شد، شيخ مفيد از دو راه به ابن الوليد می­رسد يک صدوق عن ابن الوليد يکی پسر ابن الوليد به ابن الوليد روشن شد سند را چه جوری بخوانيد و عن احمد ابن محمد

س: نه اين­جا دارد عن محمد ابن احمد عن محمد ابن عيسی

س: شيخ طوسی

س: شيخ طوسی منظورتان است

س: کلينی بود يا شيخ طوسی

ج: شيخ طوسی الآن، نه از مفيد گفتم سند را از اول بخوانيد

س: اخبرنا بجميع کتبه و رواياته جماعة عن ابی جعفر ابن بابويه عن محمد ابن الحسن و عن احمد ابن محمد ابن الحسن عن ابيه،

ج: اين احمد دومی است ديگر پس ابن الوليد است، اين احمد پسر ابن الوليد است يعنی شيخ، من

س: محمد است، پسر ابن الوليد است، يک خرده اسم جا به جا شده

ج: من گفتم محمد ابن الحسن ابن الوليد، پسرش احمد است محمد ابن الحسن ابن احمد ابن الوليد اسم کاملش اين است اهل قم هم نبوده نمی­دانم حالا از کجا آمده؟ ظاهراً ايرانی الاصل باشد ايشان پسرش احمد است، شيخ مفيد مقدار زيادی آثار ابن الوليد را توسط پسر ايشان نقل می­کند و اين هم محل خدشه هم هست عده­ای که رفتند گفتند بايد توثيق بشود گير کردند می­گويند سند ضعيف است گاه گاهی بعضی از اسانيد که خيلی مشهور است می­گويند صحيح در سندش اين احمد است،

س: ضعيف آن موقع

ج: تضعيف نشده، توثيق نشده،

س: توثيق نشده

ج: جهالت به اصطلاح، ليکن جزء مشايخ حسابش کرده شيخ مفيد از او نقل می­کند،

س: مفيد وقتی ازش نقل می­کند

ج: بله ديگر حالا همان حرف­هايي که هست اين اين ور هم می­گويد آن ور هم می­گويد، هردو دو طرف را می­گويند جمع شکسته خوانند قومی نشسته دانند حالا بالاخره اين طرف آن طرف هردو طرفش هست بفرماييد، بر می­گردد به دو طريق به ابن الوليد يکی پسر ابن الوليد احمد، يکی هم صدوق محمد ابن علی ابن الحسين بفرماييد، عن ابن الوليد عن ابيه

س: عن ابيه عنه

ج: عنه؟ يعنی چه الآن؟

س: از فهرست داريد می­خوانيد؟

س: از

46: 27

دارم می­خوانم خود فهرست را باز يعنی يک چاپ ديگر باز می­کنم

ج: عنه ايشان که از يونس نقل نمی­کند يونس يعنی چه؟

س: چيز را باز می­کنم

ج: شما درست بخوانيد

س: من نرفتم در بدايه،

س: فهرست

س: اين­که الآن بود که من خواندم،

8: 28

ج: طباطبايي، اخبرنا جماعة من اصحابنا عن ابی جعفر عن محمد ابن احمد و عن احمد ابن محمد عن ابيه اين سند دوم است،

س: عذر می­خواهم صفحه چند بود؟

س: اين در مکتبه اهل بيت است صفحه دويست و شصت و شش

س: جلد يک

ج: آخرهايش است ديگر نه بايد آخر اگر دو جلد است آخر جلد دو بايد باشد

س: در چاپ آقای چيز هم همين است يونس ابن عبدالرحمن اخبرنا بجميع کتبه و رواياته جماعة عن محمد ابن علی ابن الحسين عن محمد ابن الحسن و عن احمد ابن محمد ابن الحسن عن ابيه

ج: خيلی خوب

س: و اخبرنا ابن ابی جيد اين­جا عنه ندارد

ج: و اخبرنا اين هم راه ديگری است اين اصطلاحاً علو اسناد است، يک نفری بوده در قم ظاهراً اسمش ابوجيد شايد گردنش بلند بوده نمی­دانم گردن دراز، مثلاً يک چيزی شبيه اين، اسمش ناصر است اين نوه آن است،

س: ابن ابی جيد

ج: ابن جيد نوه آن است بهش می­گفتند ابن ابی جيد، اين ببينيد امتياز اين طريق سوم، اين هم يک طريق سوم اين خود شيخ طوسی از ابن ابی جيد، امتياز اين طريق سوم اين است که قرب اسناد چون اول شيخ طوسی به دو واسطه از ابن الوليد نقل می­کرد مفيد، صدوق، ابن الوليد بعد مفيد پسر ابن الوليد، ابن الوليد اين دو واسطه شد، طريق سوم به يک واسطه ابن ابی جيد عن ابن الوليد اين دارد طروق خودش را با آثار ابن الوليد نقل می­کند شيخ طوسی روشن شد سه طريق شد تا اين­جا به کتب ابن الوليد، نمی­دانم مطلب را ابن ابی جيد است حالا اين قدر من ابن ابی جيد ديدم حالا اسمش را يادم رفت فعلاً حالا بخوانيد شايد يادم بيايد علی ابن الحسن

س: ابی جيِّد نيست

ج: آقای خويي هميشه ابن جيِّد می­خواند

س: و اخبرنا ابن ابی جيد

ج: اخبرنا قائلش شيخ طوسی است، يعنی برگشت به اول جماعتان بر گشت به جماعة اين عطف است بر جماعة، بفرماييد

س: چاپ آقای بحرالعلوم بعد از احمد ابن محمد ابن حسن عن ابيه يک عنه دارد اما چاپ آقای چيز

ج: اشتباه است، نه اشتباه است خب

س: اخبرنا ابن ابی جيد عن محمد ابن الحسن عن سعد ابن عبدالله و الحميری

ج: اين دوتا

س: و علی ابن ابراهيم و محمد ابن الحسن الصفار

ج: اين سه­تا

س: عن ابراهيم ابن هاشم عن اسماعيل ابن مرار و صالح ابن سندی عن

ج: ببينيد اين­ها راه ايشان يکی اسماعيل ابن مرار الآن داريم ما، يکی صالح ابن سندی که عرض کردم محمد ابن سندی و علی ابن سندی اين برادر آنهاست يعنی صالح ابن اسماعيل ابن عيسی اشعری قمی پسر عموی احمد است ايشان راوی کتاب يونس است، داريم الآن در کافی هم داريم که اسماعيل ابن مرار نسبتاً در کافی بيشتر است در کافی داريم در صالح ابن سندی داريم اين دوتا، نسخ کتاب يونس ابن عبدالرحمن تا اين­جا دوتا، اسماعيل ابن مرار و صالح ابن سندی ديگر،

س: بله، من دارم چندتا چاپ را باهم، و رواه محمد ابن علی ابن الحسن

ج: صدوق

س: عن حمزة ابن محمد العلوی و محمد ابن علی ماجلويه عن علی ابن ابراهيم اين­جا ايشان را در بعض از نسخ هست در بعضی نيست عن ابيه عن اسماعيل و صالح

35: 31

ج: اين هم دو راه ديگر دوتا ديگر به صالح ابن سندی و اسماعيل مرار به يونس ليکن از طريق شيخ صدوق غير از اين طريقی که به ابن الوليد بر می­گردد، احتمالاً اين از فهرست صدوق باشد ايشان فهرست هم دارد، فهرست ابن الوليد بفرماييد

س: بله، و اخبرنا ابن ابی جيد عن محمد ابن الحسن عن الصفار عن محمد ابن عيسی ابن عبيد عن يونس

ج: اين سومی محمد ابن عيسی از صفار، مرحوم کلينی بيشتر از علی ابن ابراهيم عن محمد ابن عيسی دارد اين سه­تا، آن دوتا آنجا بود اين هم يکی سه­تا ديگر بخوانيد

س: تمام شد قال محمد ابن علی ابن الحسين همان که عرض کردم

ج: چرا ما ينفرد به

س: سمعت محمد ابن الحسن ابن الوليد يقول کتب

ج: کُتب

س: کُتب التی يروی الروايات کلها صحيحة يعتمد عليها الا ما ينفرد به محمد ابن عيسی ابن عبيد و لم يرويه غيره فانه لايعتمد عليه و لايفتی به

ج: اينها آن اسناد منقطع که در نوادر بود به اين زدند هيچ دليلی برايش وجود ندارد در حقيقت ايشان دوتا استثناء کرده نه يک استثناء

س: وجه ديگری نمی­ماند برايش ديگر چون وقتی دارد می­گويد اين را استثناء می­کند از آن ور که اين هم فردی هست که ثقه هست و دارای عدالت است،

ج: معلوم نيست اگر مسأله انقطاع باشد يعنی ايشان درک نکرده همه­اش

س: جور ديگری نمی­شود فرض کرد

ج: چرا نسخه شاذ را نقل کرده، اگر انقطاع باشد که کلاً محل اشکال است چه آنهايي که با ديگران هم تطابق دارد،

س: دارد از اين نقل می­کند

ج: می­کند اما خب خيلی­هايش مشترک است آنی که مشترک است خب اصلاً از آن هم نبايد نقل کند، از اين­که خصوص منفردات را استثناء کرده اشکال رو محمد ابن عيسی دارد، اشکالش به خاطر اين انفراد است نه به خاطر و لذا مرحوم صدوق در کتاب فقيه از محمد ابن عيسی نقل می­کند، از يونس هم نقل می­کند از غير راه محمد ابن عيسی، البته از يونس کم نقل می­کند، در خصال و اين­ها از محمد ابن عيسی از يونس نقل می­کند آنهايي که مصنفات است يعنی دقيقاً حرف استادش را در نظر گرفته و ما توضيح داديم رواياتی را که محمد ابن عيسی نقل کرده ايشان درش شبهه­ای مثلاً يک نوع موافقت با عامه، شواهد کتاب و سنت يک چيزهايي که آرای خود يونس درش متجلی شده، نتوانسته به يونس بد و بی­راه بگويد به محمد ابن عيسی انداخته و بقيه نقل نکردند، چون به هر حال يونس يک اتهام قياس و اين­ها هم دارد بله در آن قصه­ای که مال مسکر هست، يک روايتی در باب مسکر می­گويد می­رفتيم با يونس که برويم مسجد بعد آن شراب فروش دکانش را باز کرد، شراب رو لباسش است گفت بروم خانه بشورم بعدش که اين نجس است، گفتند هذا شئ رويته ام شئ رأيته؟ رأيت از قياس گفتی يا روايت است؟ غرض اين اشکال دارد، من

س: اختلاف­شان با فضل ابن شاذان

ج: اختلافی، اين يونس اشکال ديگر دارد اصلاً ربطی، مرحوم محمد ابن عيسی از يونس روايتی نقل کرده منفرد به اين جهت می­گويد منفردات است نه اين­که چون آن را نديده توجه نشده عرض کردم اصلاً توجه نشد، ديگر عرض کردم حالا ما امشب چون يک کمی خارج شديم اما چون خيلی فوائد دارد روش کار بشود و اما در کتاب نوادرالحکمه اشکالش اين است که اگر يونس از اين آقا نقل، نه يونس اشکالش اين است که محمد ابن عيسی نقل می­کند ثابت نيست پيش من اين آقا را درک کرده، اگر باشد کتابش می­شود ديگر، چون اگر اسناد منقطع شد يعنی وجاده است، روشن شد چه می­خواهم بگويم

س: ثابت نباشد چرا به ظهور عنعن توجه نکرده،

ج: خب همين حرف ابن نوح ايشان می­گويد نه روشن نيست ايشان يکی همين حديث است عن محمد ابن عيسی عن ياسين ضرير عن حريز ظاهرش اين است که ياسين ضرير حريز را درک کرده، حريز ظاهراً زمان امام صادق فوتش است يعنی شهيد می­شود يعنی ياسين ضرير جزء اصحاب امام صادق است محمد ابن عيسی از او نمی­تواند نقل کند اين را هم تا حالا آقايون چون اين مطلب را تا حالا نگفته بودند، اسناد منقطع يعنی رواياتی که در کتاب نوادرالحکمه هست دقت کنيد ربطی به يونس ندارد، روشن چه می­خواهم بگويم رواياتی که در نوادرالحکمه است و اسنادش منقطع است اما مال يونس انفراد است نه اسناد منقطع روشن شد، يعنی نسخه­ای از يونس نقل کرده کس ديگر نقل نکرده اين انفراد است اين اسناد منقطع نيست اصلاً اشکال ابن نوح می­گويد آقا محمد ابن عيسی که ثقه هست اگر گفت عن ياسين پس درکش کرده و من فکر می­کنم حق با ابن الوليد باشد معلوم نيست درک کرده باشد ياسين ضرير را يک اشکال دارد،

س: همين من دارم سؤالی اين جور عرض کنم

ج: مشکل کار

س: يک معلوم نيست داريم و يک ظهور

ج: نمی­خورد به طبقات نمی­خورد

س: آن عنعن مقدم بشود

ج: نه نمی­توانيم قبول کنيم چون می­گويم چون اين مشکلی که در کار بوده، ظاهر چون حريز دارد که حج مشرف شد امام راهش ندادند چون اين در سجستان بود خودش کوفی بود، سجستان آن وقت جماعتی هم داشت اينها با، خوارج در سجستان حاکم بودند شراط به اصطلاح خوارج، اينها شنيدند که بعضی از خوارج سبّ اميرالمؤمنين می­کنند دست به ترور زدند سيزده­تا از خوارج را ترور کردند، بعد حريز آمد حج حضرت راهش ندادند بعد، تا اين روايت فضل ابن عمار، ما للرجل ان يعاقب مملوکه قال علی قدر ذنبه قلت انک عاقبت باکثر من ذنبه چرا حريز را راه ندادی حضرت اما علمت ان حريزاً شهر السيف اين کار مسلحانه انجام داده، اما علمت حريزاً شهر السيف آقای خويي هم دارد اين مطلب را ليکن من حالا يک نکته ديگری،

س: آدم انقلابی هم بوده

ج: اين روايت يک ذيلی دارد که در کتاب آقای خويی ندارد، يکش هم به آقازاده مامقانی عرض کردم که در کتاب، گفت من راجع به حريز نوشته بودم نه اين ننوشته اين در کتاب آقای خويي چون اين روايت به اين مقدار در کتاب کشی آمده، هم تنقيح، هم قاموس، هم کتاب آقای خويي اين را دارند که ان حريزاً شهر السيف ليکن يک ذيلی دارد در اين کتاب­های رجالی نيست اصلاً اين هم خيلی عجيب،

س: در کافی است، در کافی هم دارد شهر السيف

ج: در کافی هست اين توجه به کافی نشده چرا؟ چون اواخر کافی ابواب الحدود بابن النوادر دارد در کافی سندش هم صحيح است، علی ابن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابی عمير عن حماد عن الحلبی عن الفضل ابن عبدالله، فضل ابن عبدالله از ثبات است،

س: عن ابی العباس

س: ذيلش چه است؟

ج: و ليس منّی من شهر السيف، اين آقايون ديگر نرسيده نقل بکنند، خيلی عوض می­کند، اما علمت ان حريزاً شهر السيف حالا می­گويم تا اين­جايش را نقل کرده و ليس منی من شهر السيف البته شهر السيف در داخل جامعه اسلامی نه با قتال کفار و اينها

س: شامل زيد هم می­شود که

ج: بله بله خب زيد هم يکی از اشکالاتش همين است خب، وليس منی، آن وقت دارد که حريز که برگشت به سجستان، خوارج ديدند عددشان کم شده، اول خيال کردند سنی­ها آنها را کشتند بعد ديدند شيعه آن­ها را کشته، يک شب که حريز با اصحابش در مسجد بود مسجد را رويشان خراب کردند زنده زنده همه را دفن، زنده بله گفتم شهيد برای همين جهت، يعنی امام صادق می­دانست اگر حريز احترام می­کردند خوارج فردا متعرض خود امام صادق می­شدند، می­گفتند اين کار شماست، اما علمت ان حريزاً شهر السيف،

س: چرا شهيد می­گوييد

ج: برای اين­که خوارج کشتند ديگر ما از که بخواهيم،

س: شيعه را کشتند

س: امام بهش گفت ليس منی

ج: خب يعنی

س: امام تقيه کرد

ج: بنابراين که مثلاً سابّ اهل البيت احتياج به حکم ندارد ديگر خودش می­شود احتياج بابا شهيد است

س: خوارج که

ج: نه اين عبارت مشعر به اين است، اين عبارت مشعر به اين­که اين کار در زمان امام صادق شد ديگر خب ظاهرش اين طور است ديگر نيست؟ آن وقت ياسين ضرير ايشان را درک کرده اين از اصحاب امام صادق است، دقت کرديد، محمد ابن عيسی نقلش از يک کسی اين جوری خيلی بعيد است و آنچه ما از ياسين ضرير داريم محمد ابن عيسی، بعضيهايش احمد ابن محمد ابن عيسی اين هم اشتباه است اصلاً ياسين ضرير ما معلوماتی ازش نداريم کتابی داشته راويش هم محمد ابن عيسی است،

س: عجب

ج: ياسين ضرير را بياوريد اصلاً کتاب دارد ايشان، کتابش هم راويش محمد ابن عيسی است، دقت کرديد چه می­خواهم بگويم شايد اصحاب هم يعنی ابن، پس خوب دقت کنيد نظر ابن الوليد به استثنای اين روايت است اين­ها دقت نکردند خيال کردند نظر ابراهيم يونس رفته، چون اين روايت را الآن خواند برايتان از کتاب نوادرالحکمه است چون اين شرح را من تا حالا جای ندادم امشب ديگر به اين مناسبت ادراج به اين­جا رسيديم دقت کرديد چه شد؟ اين از کتاب نوادرالحکمه است کلينی نقل می­کند چون عرض کرديم کلينی مقيد به کلام ابن الوليد نيست اصلاً کلينی می­گويد اگر انفراد داشت محمد ابن عيسی عن يونس قبول نمی­کنيم کلينی دارد زياد دارد احاديث چون صدها حديث دارد انفراد محمد ابن عيسی عن يونس است زياد دارد، ابن بابويه مقيد، صدوق مقيد است به کلام ابن، روشن شد کلينی همطراز ابن الوليد بلکه يک نيم رتبه­ای مقدم است چون کلينی سه صد و سی و نه وفاتش است ايشان سه صد و چهل و سه دقت می­کنيد يک چهارده سال يا حالا پانزده سال بعد از مرحوم کلينی، يک نيم طبقه­ای، ربع طبقه­ای بر کلينی،

س: اين را بخوانيد ياسين ضرير شماره دوازده بيست هفت نجاشی است و صنف هذا الکتاب و المنسوب اليه

ج: تعبير ايشان الکتاب المنسوب اليه، بعض ادعا کردند وقتی بگويد منسوب يعنی جعلی است معلوم نيست وقتی می­گفتند که نه، نسبت در اين­جا به معنای لغوی يعنی يقال کتاب ياسين، نسبت به نحو اضافه، نه الکتاب منسوب اليه يعنی مضاف اليه ليس له، کتاب المنسوب

س: خودش خلاصه نسبت نمی­دهد می­گويد منسوب اليه يعنی نسب اليه

ج: نه ايشان می­خواهد بگويد کتابی را که مراد از منسوب يعنی وقت می­گويند، کتاب ياسين نسبت به نحو اضافه، که وقتی می­گفتند کتاب ياسين اين است

س: نه مجعول است

ج: نه مجعول اين دوتا را با همديگر فرق بگذاريد، حالا اين هم بحثی،

س: يک دفعه ديگر هم

ج: يک دفعه ديگر در باب حلبی من گفتم الکتاب المنسوب اليه دقت کرديد پس بنابراين الکتاب المنسوب اليه وقتی می­گويند کتاب ياسين، ببينيد نجاشی هم خيلی اطلاع يعنی راجع نمی­داند فقط می­داند که يک کتابی در آن زمان به اسم ياسين ضرير، آن وقت از يک طرف هم اين را هم اجمالاً خدمت­تان عرض بکنم که خود محمد ابن عيسی هم احتمالاً دنبال خط مسلحانه بوده، ايشان اين را کمتر نوشتند چون ما يک قصه­ای داريم مال فارس ابن حاتم که حضرت فرمود اين را بکشيم و يکی رفت يک شمشير هم برد پيش حضرت، حضرت فرمود نه به حضرت هادی، بعد ساتول برد گفت با اين ساتول خوب است که شب با ساتول زد نصفش کرد، بعد هم ساتول از دستش پرت و مردم ريختند و نشناختند، می­خواهد يک کرامتی، راوی اين محمد ابن عيسی است، يک حديث ديگر از امام جواد است آن­هم می­گويد عليکم بالاغتيال راوی اين هم محمد ابن عيسی است، درباره محمد ابن عيسی اين مطلب گفته نشده اين را اولين بار ما

س: اين روايت آورده در حال اختيار

ج: بله

س: عجب خيلی

ج: اگر امام جواد بوده الآن سازمان مبارزه با تروريسم

46: 43

می­کردند اصلاً تصريح دارد، عليکم بالاختيال مال حضرت جواد است خيلی بعيد است اين را قبول بکنيم، خيلی بعيد است دوتا روايت ما در مسأله ترور داريم، هردو آن روايت که خيلی زننده است با ساتول زد طرف را کله­اش را نصف کرد آن از امام هادی است نقل می­کند که يک شمشيری برد، حضرت گفتند نه، اين شمشير اصلاً با حضرت هادی ملاقات نمی­شد بشود، شمشير ببرند و اين شمشير خوب نيست و ساتول ببرند و حضرت بفرمايد ساتول خوب است

س: جعل کرده

ج: يکی هم عليکم بالاختيال چون تا حالا ذکر نشده، حالا می­گويم آقايون ما را

25: 44

اشکال نکند گفت که ما را به صحبت می­آورند اين احتمال اين هست که ايشان يک مقداری هم از اين جهت من يک تأملی در ايشان دارم نه تأمل مرحوم ابن الوليد پس ابن الوليد به لحاظ حديثی دوتا مشکل با ايشان دارد يکی نسخه کتاب يونس که ايشان درش احاديث منفرد باشد در بقيه نسخ نباشد، يکی هم در کتاب نوادرالحکمه جاهايي که محمد ابن عيسی به اسناد منقطع در اين­جا نه اين­که اسناد منقطع از يونس يعنی اين­ها شبهه دارد به نحو وجاده بوده، چون ما يک همان روايت را خوانديم از امام جواد نسبت دادند که آقا کتاب­ها موجود بود زير زمين دفن بود درآورديم حضرت فرمود حدثوها فانها حق اين شبهه بود که اجازه دادند ائمه شما به نحو وجاده نقل بکنيد ايشان می­گويد اسناد منقطع اين است، ابن نوح می­گويد اسناد منقطع است ليکن چون گفته عن، پس ظاهرش اين است که اين درست باشد ليکن خب ابن الوليد می­گويد نمی خورد اين طبقه­اش ياسين ضرير نمی­خورد ياسين ضرير دارد از حريز نقل می­کند اصلاً طبقه اين به حريز نمی­خورد به امام صادق نمی­خورد، لذا بر، آن وقت شما الآن کتاب ياسين ضرير که آورديد شما بوديد يا ايشان؟

س: بله من آوردم

ج: بخوانيد،

س: اين کشی نقل می­کند عليکم بالاختيال را؟

ج: بله،

س: که در خود روايت هست

ج: بله آن هم همين طور کشی آن يکی ديگر مال شمشير هم کشی است می­گويد شمشير را حضرت نگاه کرد گفت نه ساتول، بعد ساتول بردند گفتند اين خيلی خوب است اصلاً تصور با ساتول به کله يکی بزنند

س: اخبرنی محمد ابن علی قال حدثنا احمد ابن محمد ابن يحيي قال حدثنا سعد قال حدثنا محمد ابن عيسی ابن عبيد عن ياسين به، نجاشی شماره 1227

ج: خب اين به لحاظ سندی اشکال سر احمد ابن، چون اين هم توثيق ندارد عرض کردم دوتا آقازاده هستند هردو اسم­شان احمد است يکی پسر محمد ابن يحيي که استاد صدوق است از پدرش نقل، اين­جا از غير پدرش نقل می­کند، حالا مال پدرش است ممکن است بگوييم حالا آثار پدرش بوده اين­جا از سعد نقل می­کند اين يکی را از سعد می­کند يکی هم احمد پسر ابن الوليد اين دوتا آقازاده هستند هردو اسمشان احمد است هردو هم پدرشان اسم­شان محمد است و هردوشان هم توثيق صريح دارند، و هردوش هم جزء مشايخ حديث هستند و عرض کرديم مرحوم شهيدثانی تقريباً تا آنجايي که من می­دانم اولين کسی است در شيعه که گفت مشايخ احتياج به توثيق ندارند اين اصطلاح که، اين مال شهيدثانی است که بعد آقای خويي هم قبول نکردند گفتند نه مشايخ هم توثيق می­خواهد

س: اصلش در فهرست خواهد آمد

ج: برای دفع از فهرست اين معلوم شد آقا اين کتاب ببينيد اصلاً کتاب ياسين ضرير را محمد ابن، اين روشن شد اين تاريخ برايتان کانما در قم در قرن چهارم اين کار شد مرحوم ابن الوليد می­گويد آقا در کتاب نوادرالحکمه روايت محمد ابن عيسی عن ياسين ضرير اين اشکال دارد اشکال انقطاع دارد،

س: بله

س: فقط صدوق عمل کرد

ج: اين­جا را نه، عمل نکرده صدوق

س: ابن الوليد عمل کرده

س: نه می­گويد صدوق

ج: نه صدوق اين­جا را عمل نکرده، چون يکی يکی نمی­کند صدوق اجمالاً کلام ابن الوليد را قبول می­کند نه مفردات، آن وقت الآن ما در کتاب حج من اول خيال می­کردم شايد شصت، هفتادتا حديث است يا چون من يکی از رفقاء کتاب حج حريز را همه را استخراج کرده صد و سی و سه، صد و سی و چهارتا حديث است اين هم کار خوبی است بعد که نگاه کردم ديدم ياسين ضرير از حريز در حج چيزی در حدود شش­ هفت­تا بيشتر نيست زياد نيست آنی که من نگاه کردم، الآن دقيقاً آمارش را ندارم اول خيال کردم، آن وقت نکته فنی­اش اين است که اگر زياد باشد همين چون در فهرست خواهد آمد اگر زياد باشد از کتاب ياسين است ببخشيد اگر زياد باشد از کتاب حريز است يک نسخه از کتاب حريز می­شود، اگر پنج شش مورد همه­اش

22: 48

از کتاب خود ياسين است البته ياسين از حريز گرفته يعنی فرقش اين می­شود که يک نسخه­ای از کتاب حريز حسابش کنيم؟ مثلاً ابراهيم ابن هاشم يک نسخه­ از کتاب حريز است من باب مثال، حسين ابن سعيد نسخه از کتاب حريز است اين را از کتاب حريز حساب بکنيم يا اين را از کتاب خود ياسين ضرير حساب بکنيم؟ اگر زياد باشد، شصت، هفتاد تا باشد هشتادتا باشد انصافاً از کتاب حريز می­شود نحکم بانه نسخة من کتاب حريز پس اين حريز الآن مشکل اساسش يکی جناب محمد ابن و محمد ابن عيسی به نظر من اين حديث را استثناء کرده ديشب عرض کردم که کان اعلم علی احاديث، محمد ابن عيسی به جای علامت رمز داده گفته ببين اولش اگر سهل ابن زياد باشد اگر اين جور باشد اين­ها مثل علامت گذاشتند اين احاديث قابل قبول نيست، تمام استثنائات ايشان هم مال اول سند است اشتباه نشود و لذا استثناء فهرستی است اصلاً استثناء رجالی نيست چون اگر رجالی بود تا آخر سند را بايد بگويد، يک اشتباه ديگری که آقايون کردند خيال کردند استثناء رجالی است

س: پنج­تا در کافی در کافی پنج­تا هست،

ج: ببينيد چه حرفی؟

س: ياسين از حريز

س: ياسين از حريز

س: پنج­تاست در باب حج،

ج: لذا شاهد می­شود بر اين­که اين از کتاب خود ياسين ضرير است اشکال ابن، اين را ديده به جايي­که بگويد علامت بگذارد بگويد اين حديث را قبول نکنيد قبول هم نکرده حديث معارض را قبول کرده روشن شد، به جايي که علامت بگذارد، گفت آقا اگر ديديد اسناد منقطع است از محمد ابن عيسی ببين محمد ابن عيسی ازش نقل می­کند يا نه؟ اگر نکند يعنی چه؟ اسناد منقطع يعنی وجاده، و انصافاً هم به نظر من حق با ابن الوليد انصافش حق با ابن الوليد است البته کافی به اين حديث اعتماد کرده صدوق اعتماد نکرده روشن شد چه می­خواهم بگويم، پس الآن تاريخ کتاب نوادرالحکمه را جلوتان

س: شيخ مفيد هم که اعتماد می­کرد

ج: شيخ مفيد نه معلوم نيست

س: محمد ابن عيسی را

ج: به محمد ابن عيسی چرا، ايشان اعتماد می­کرد اصولاً کسانی که دارای عقلانی بودند به محمد ابن عيسی عن يونس عمل، آن بحث محمد ابن عيسی عن يونس است اين جای ديگری است ربطی به او ندارد دقت کرديد اين دوتا را ورداشتند خلط کردند اين مطلبی که من نوشتم گفتم خيلی مطلب مهمی بود يعنی يک چيزی نزديک چهار صد و پانصد، ششصد سال است در حديث شيعه و رجال شيعه خلط شده بين مباحث يکی به آثار يونس است آن مال انفراد است آثار يونس است يکی مال آثار است يعنی مال روايات آثار نه، روايات کتاب نوادرالحکمه است آن انقطاع است محمد ابن عيسی به اسناد منقطع پس و لذا هم شيخ طوسی دوجا آورده يکی در آثار يونس آورده آنجا انفراد است، مشکل چه شد؟ آقايون مخصوصاً مستدرک ديگران همه خيال کردند اين دوتا يکی است،

س: انفراد را ضعفش را زدند فکر کردند انقطاع

ج: انقطاع است به اين زدند که مثلاً محمد ابن عيسی کوچک بوده يونس را درک نکرده، انفراد را به انقطاع زدند، توجه نشده البته ابن الوليد نه آقا چون آدم خوبی بوده قبول می­کنيم انصافاً آدم بدی نيست آدم خوبی است آدم مطلعی هم هست، خيلی مطلع است محمد ابن عيسی واقعاً کان الفضل يعجبه و يثنی عليه، و يقول من مثل ابی­جعفر محمد انصافاً البته اين حديث هم سند روشنی ندارد اين عبارت فضل هم سند روشنی ندارد به هر حال بله آقا؟

س: پس چرا اين ظهور عنعن­اش را رد می­کنيد آخر واقعاً برای من سؤال است

ج: بله سؤال ما هم شبهه کرديم ديگر عرض کرديم ما هم شبهه داريم ما هم شبهه داريم،

س: ابن الوليد هم عصرش نزديک بوده با بقيه شبهه کرده

ج: بله ايشان هم شبهه دارد ايشان معلوم نيست او را درک کرده باشد

س: خب حالا اين ظهور را عنعن رفع می­کند

ج: به هر حال ابن الوليد می­گفته درست است ظهور است اما اين­جا هم تاريخش بهم نمی­خورد با هم انطباق تاريخی ندارد شبهه دارد، انصافاً بينی و بين الله خود من هم به عنوان يک کسی که حالا بعد از هزار سال بعد از آن آقايون آمديم حق را با ابن الوليد می­دانيم، انقطاعش شبهه دارد آن وقت لذا بعضی­ها گفتند، ابن الوليد مثلاً استثناء کرده روايت محمد ابن، ملتفت نشده، استثناء کرد روايتش را با انقطاع اين­ها جزو مصاديق انقطاع است اين حديث جزو روايت محمد ابن عيسی عن يونس نيست جزو مواردی است که در نوادرالحکمه نه مطلقاً در نوادرالحکمه و لذا هم استثناء هم فقط از مشايخ ايشان کرده استاد صاحب نوادرالحکمه، مشايخ نوادرالحکمه گفته نوادرالحکمه اين را از محمد ابن عيسی گرفته اين هم لذا اشکال فهرستی است لذا ايشان استثنايش فقط روی مشايخ است آنچه را که نوادرالحکمه، محمد ابن احمد از کتاب محمد ابن عيسی از کتاب ياسين ضرير به نسخه محمد ابن عيسی گرفته مشکل دارد، مشکل انقطاع دارد، وجاده دارد مضافاً به اين­که خود ياسين ضرير اما من يادم می­آيد در درس يک وقتی آقای خويي توثيقش کرد، بر گشتم اخيراً چون يک بحثی هم شد رجال ديدم نه خود آقای خويي هم تضعيفش می­کند، و انصافاً

س:

32: 53

ج: بله، ندارد چيزی روشنی ندارد اگر آن الکتاب المنسوب اليه هم به معنی اين­ کتاب مجعول است منسوب به معنی مجعول، آن­که ديگر مصيبت را بيشتر می­کند حالا ما منسوب را به معنای کتاب يسين به نحو اضافه گرفتيم، مثلی که

س: مشهور بوده

ج: اما بوده اين کتاب اما کسی غير از محمد ابن عيسی نقل نکرده، اين اصطلاحاً معنايش اين است که احتمال قوی ايشان يک نسخه پيدا کرده وجاده بوده کس ديگر هم تحمل نکرده حديث را

س: اين مسلم است که هم عصر نبودند محمد ابن عيسی با يسين ضرير

ج: عرض کردم آن عصر را نمی­دانيم درست اگر می­دانستيم که مشکل نبود که، چون او از حريز نقل کرده،

س:

12: 54

ج: نه چون او از حريز نقل کرده، نه چون آن از حريز نقل می­کند و حريز جزو به حسب ظاهر امام صادق است اين شهادت و اين­ها زمان امام صادق، اگر آقا اشکال در شهادت نکند، اين شهادت ايشان زمان امام صادق است ظاهراً نيست اين طور؟ پس اين­که محمد ابن عيسی اصحاب الصادق را درک بکند بسيار بعيد است به هر حال اين نشان می­دهد من حيث المجموع ياسين ضريح شخصيت معروفی نيست به يک کتاب شناخته می­شده کتاب يسين، راوی کتاب هم ابوجعفر محمد ابن عيسی است ابن الوليد می­گويد اين شبهه انقطاع دارد به نحو وجاده نقل کرده، الآن همين صحيفه صادقه که مال عبدالله پسر عمرو عاص است خب يک سند واحد دارد عمرو ابن شبيب، عرض کردم عمرو ابن شبيب نوه نوده­ای عمرو عاص است، عمرو ابن شبيب ابن محمد ابن عبدالله ابن عمرو عاص ايشان نوه محمد است که محمد نوه خود عمرو عاص است يعنی نوه پسر عبدالله است خب خود ايشان را قبول دارند اما می­گويند درک، يعنی اشکال بخاری اين است که اين نسخه است وجاده است، اين از کتاب جدش عبدالله يک نسخه به نحو وجاده بهش رسيده و الا خود بخاری از عمرو ابن شبيب نقل می­کند چون عمرو ابن شبيب جزء نواصب است عرض کردم آدم خبيثی است از او نقل می­کند ليکن عمرو ابن اين رمز کتاب صحيفه صادقه است عمرو ابن شعيب عن ابيه عن جده قال قال رسول­الله، اشکال بخاری، مسلم، ديگران اين است که اين به نحو وجاده است دقت کرديد اشکال سر وثابت نيست، اين راهی بوده که، همين اشکال بعينه در ياسين ضرير است من امروز يک کمی طولانی صحبت کردم اما اين خيلی خيلی مهم بود يعنی اگر يک مقاله مستقله­ای راجع به اين نوشته بشود جا دارد، هم راجع به کلام

س: به خصوص که نقل زياد دارد محمد ابن عيسی از ياسين

ج: الآن نگاه بکنيم در کتب اربعه يکی دو مورد است که احمد ابن محمد است همه­اش محمد ابن عيسی عن ياسين

س: بله و لذا اگر اين بحث بشود خيلی منشأ

ج: اين نشان می­دهد که به هر حال اين کتاب يک مشکلی داشته فقط ايشان نقل کرده اين محمد ابن عيسی عبيدی نقل کرده، دقت کرديد، خب آقا بخوانيم بعد بنشينيم حالا اين را هم که ديديم حالا حديث را ما معطل کرديم شما را عن ياسين ضرير چون ديگر اين مطالبی بود جای گفته نشده بود حالا به مناسبتی امشب

س: بله، باب حد

42: 56

طواف در کتاب کافی تک حديث است در اين باب عن ياسين عن حريز ابن عبدالله عن محمد ابن مسلم قال سئلته ايشان می­گويد در اين نسخه­های که داشتيم حالا چاپ آقای غفاری اين همين طور است، عن حد طواف بالبيت الذی من خرج منه، لم يکن طائفاً للبيت و قال کان الناس علی عهد رسول الله صلّی الله عليه و آله و سلّم يطوفون بالبيت و المقام و انتم اليوم تطوفون مابين المقام و بين البيت

ج: اصلاً انتم تطوفون الآن يعنی چه؟ تعجب است يعنی امام می­آيد به شيعه خبر می­دهد که شما اين کار را می­کند،

س: جدايش کردند

س: نه می­خواهيم اين مقدمه است که بعد حرف بعد را بگويد

ج: و انتم تطوفون شما شيعه­ها اين کار را می­کنيد يعنی چه شما شيعيان؟

س: مقام را جدا کردند از کعبه

ج: نه حالا جدا کردند شما شيعه امروز اين کار را می­کنيد

س: حالا شيعه نمی­شود کلی ديگر همه­ای

ج: نه نه حتماً عده­ای بودند که خارج از اين هم طواف می­کردند بفرماييد و انتم انتم يعنی چه؟

س: کافی دارالحديث را آوردم که در نسخه­های بدل­ها هم اگر چيزی باشد عرض کنم

س: نسخه بدلی

س: بله، در آن نسخه بدلی نداشت،

س: پس در مورد کلش

س: بله نه جای ديگر چيزی که معلوم باشد نباشد بله و انتم اليوم تطوفون مابين المقام و بين البيت فکان الحد موضعاً المقام اليوم فمن جازه فليس بطائف و الحد قبل اليوم و اليوم واحد قدر مابين المقام و بين البيت

ج: خب انتم تطوفون يعنی چه ديگر؟

س: بله

س: من نواحی البيت کلها فمن طاف و تباعد من نواحيه ابعد من مقدار ذلک، تباعد من نواحيه ابعد من مقدار ذلک کان طائفاً بغير البيت

ج: اصلاً به کلام امام می­خورد

س: بمنزله من طاف بالمسجد

ج: از اولش برده، عجيب است

س: لانه طاف فی غير حد و لا طواف له اين­جا

س: عبارت فقهی می­خواند

ج: عجيب است آقايون ورداشتند اين را آوردند بهش تمسک کردند از بدوش تا ختمش واضح است عبارت فقهايي است

س: انتم تطوفون هم می­خورد که حرف امام باشد انتم

ج: تطوفون اليوم

س: امام نمی­آيد بگويد شماها

ج: اصلاً دقت بکنيد گفتم حدی که اگر خارج باشد ببينيد صدر سؤال قال احتمالاً قال حريز سئلت محمد ابن مسلم

س: بله

ج: جالا اين چه بوده؟ کاملاً واضح است که نزديک بيت اتاق­های بوده مثل همان قصه­ای فرزدق که عبدالملک نشسته بوده، اتاق­ها، امراء و اين­ها آن­جا می­نشستند اگر می­خواستند خارج از حد مقام ابراهيم پشت سر آن اتاق­ها طواف می­کردند که در حقيقت طواف اتاق­ها هم می­شد بخوان يکبار ديگر از اول سؤال خوب دقت

س: من نواحی البيت

س: در تهذيب اين هست اين روايت از کتاب کافی منتهی در حد

12: 60

تفاوت­های ريزی دارد

ج: حالا نه دو مرتبه بخوانيد دقت کنيد دقت، نه از همين کافی اول بخوان دو مرتبه سئلته عن حد البيت اذا خرج عنه کان طائفاً

س: لم يکن

ج: لم يکن طائفاً، معلوم

س: الذی من خرج منه لم يکن طائفاً

ج: معلوم می­شود طائف به بيت می­خواهد اين اگر بيايد خوب دقت کرديد

س: بله بله

ج: آخرش هم چه می­گويد می­گويد مثل اين­ می­ماند کسی خارج از مسجدالحرام طواف بيت بکند، چون می­دانيد که الآن دور و بر مسجد کلاً خالی است سابق نبود، سفر اول حج اين طرفش کوه بود، من يک سفر رفتم شب ها و روز کار می­کردند کوه را تراشيدند اين مثل اين می­ماند کسی خارج از مسجدالحرام طواف بکند خب اين طواف کعبه نمی­کند که، آخرش را دقت کنيد آخر عبارت را بخوانيد، بمنزله من طاف

س: يک چيزی جالبی گفته اين­جا حاج آقا می­فرمايد و انتم الطوم تطوفون مابين المقام و بين البيت و کان الحد موضع المقام يعنی آن موقع حد همان موضع مقام بود يعنی از آن بيشتر نبايد آن ور می­رفتند

س: خود المقام

س: بله اليوم فمن جازه فليس بطائف کسی که از آن واقعاً

ج: طائف به بيت نيست،

س: بله طائف به بيت نيست

ج: يعنی چيزی ديگر در وسط است دارد طواف آن را می­کند اين درباره وليد نوشتند که بالای کعبه دستور داد يک ساختمانی بسازند که مردم وقتی طواف می­کنند آن هم طواف بکند در تاريخ دارد و دستور داد که اين را بسازند بعد هم بنشيند اين­جا شراب بخورد که بعد مردم فهميدند در اعمال زشت در دمشق ريختند کشتنش، نوشته تاريخ الخلفاء سيوطی دارد پسر عبدالملک همين که قرآن را پاره کرد يکی از کارش هم همين بود که گفت بالای کعبه يک اتاق بسازند که مردم که طواف کعبه آمد طواف من را هم بکنند و شراب هم بخورد در عين حال

س: حالا آن­که ديگر هيچی

ج: هيچی خب بعد بخوانيد من کان

س: جازه فليس بطائف الحد قبل اليوم و اليوم واحد،

ج: خب

س: آن حد مطاف هردو روز يکی است قدر مابين المقام و بين، مقام امروزی و

ج: بيت خب بعدش

س: من نواحی البيت کلها فمن طاف فتباعد من نواحيه ابعد من مقدار ذلک کان طائفاً بغير البيت

ج: معلوم می­شود غير بيتی در وسط بوده، کمن طاف خارج البيت

س: فمن طاف بالمسجد

ج: بالمسجد اين کان، اين خيلی واضح است مثل اين­که کسی بيايد از بيرون مسجد طواف بکند

س: مثلی اين­که به مسجد به اماکن ديگر مسجد

ج: نه مرادش اين است بيايد بيرون مسجد دوباره

س: مثل آن می­شود ديگر

ج: مثل آن، يعنی معلوم می­شود ساختمان در وسط بوده اين طواف نيست اگر می­خواهد طواف واقعی بيت باشد، در اين، يعنی معلوم می­شود ما که سفر اول رفتيم باب بنی شيبه هنوز بود يک چارچوبی بود به نام باب بنی شيبه، من خودم مخصوصاً مرحوم پدر خيلی علاقه داشت هميشه می­رفت از آن­جا، ما هم خيلی از آن­جا وارد می­شديم بعد برداشتنش اين ورش باز ساختمان مال زمزم بود آن را هم برداشتند، اين

س: بله

ج: اين احتمال

س: امامت امام­های فاسد

ج: معلوم شد، معلوم شد که اين­ها يک ساختمان­های بوده اگر از اين حد خارج می­شد نواحی البيت

س: طواف به آنها می­شد

ج: طواف به بيت تنها نبود مثل اين­ کسی که، تعبيرش مثل يک کسی که می­خواهد خارج مسجد طواف بکند.

س: ادامه روايت يک تعليلی دارد نشان می­دهد اصلاً حتی ساختمان­ هم نباشد باز طواف بغير بيت است

ج: نه نيست اين،

س: چرا ببينيد

ج: نيست،

س: لانه دليلش می­گويد لانه طاف فی غير حد، چرا اين طواف بغير بيت است فقط به اين خاطر فی غير حد است،

ج: بعد بخوانيد بقيه­اش را بخوانيد

س: بله می­فرمايد کان طائفاً بغير البيت بمنزلة من طاف بالمسجد

ج: منزلة من طاف دارد تصريح می­کند

س: بله بعد می­گويد ديگر بعد می­گويد لانه طاف فی غير حد،

ج: حدش اين است که بايد خود مسجد باشد، خود کعبه باشد شما بياييد بيرون، بياييد از بيرون از داخل خيابان طواف بکنيد طواف کعبه حساب می­شود؟ نمی­شود خب،

س: داخل مسجد هم از آن حد خارج بشود باز هم طواف به بيت نيست،

ج: چرا نواحی بيت دارد اصلاً ندارد يک جايش معلوم است

س: يعنی طائف غير بيت دارد يعنی يک چيزی ديگر هست می­شود طائف غير

ج: غير بيت،

س: يعنی غير بيت

س: يعنی غير بيت

س: مکانش هم

ج: اصلاً از تعبير، اصلاً تعبير کمن طاف خارج المسجد واضح است،

س: اگر مطاف را شرعی بدانيم آخر اين فرمايش شما در جايي که مطاف را عرفی بدانيم، مطاف را اگر شرعی بدانيم يک متر هم که آن ورتر باشد هيچی نباشد طواف غير بيت است،

ج: نه اين نيست،

س: مکان اضافه شد

ج: اين نيست نه اين واضح است که دارد می­گويد يک چيز ديگری است

س: آخر تعليلش روشن است، لانه فی غير حد

ج: حدش همان است که بايد خود بيت باشد، خود کعبه باشد،

س: صدق نمی­کند

ج: بعد هم بمنزله من طاف خارج المسجد اين واضح است عبارت خارج المسجد

س: خب اين تعليلش هم واضح است

ج: نه همين حدش است

س: همين­که خروج از حد باشد طواف به بيت نيست

ج: يعنی حدش اين است که طواف­تان رو کعبه باشد نه طواف رو کعبه و زيادی، طواف رو کعبه و زيادی نباشد، ساختان ديگر نباشد

س: شيخ طوسی قبل از آوردن اين روايت، جسارتاً اين­جا ايشان همين برداشتی که شما فرموديد دارد می­گويد و حد الطواف بالبيت الذی من خرج منه لم يکن طائفاً بالبيت و لا طواف له هو ان يطوف مابين المقام و البيت فمن جازه او تباعد عنه فليس طوافه بشئ روی ذلک محمد ابن

س: ديگر اين روايت است ديگر آن­که گفته روايت است

ج: معلوم می­شود که طواف

س: نوشته طواف نيست ديگر

ج: يعنی چرا؟ چون

س: يعنی مطاف را شرعی دانستند نه عرفی،

ج: نه مطاف که شرعی، ايشان می­خواهد بگويد که الآن ساختمان اين دو، البته من تاريخ مکه فاکهی را نديدم فاکهی تاريخ مکه ازرقی، آن را نديدم اين، آنی که ما خودمان ديدم ساختمان زمزم بود،

س: بله

ج: آن ساختمان زمزم بود ديگر

س: جای امام جماعت­ها هم گاهی اتاقک

س: اصلاً عکس­های که از آن قديم هم هست همين جور

ج: من خودم ديدم زمزم است

س: در زمان شما هم بود؟

ج: بله يک ساختمانی بود که می­رفتند پايين برای زمزم ديگر الآن نيست صاف است همه­اش صاف است يکنواخت، طوافی که الآن هست صاف است اصلاً اين صدق نمی­کند، بعد هم می­گويد بمنزلة من طاف خارج المسجد واضح است مطلب،

س: خارج البيت همان خارج المسجد ديگر بعد می­گويد لانه چرا اين به منزله آن است

ج: اين آخرش دارد اين آخرش دارد لانه بمنزلة من طاف خارج المسجد

س: خارج المسجد چرا بمنزله آن است؟

ج: چرا؟ چون ساختمان در وسط است

س: خارج از حد است اين را نگفت،

ج: نه،

س: خارج از حد

ج: نه آقا نواحی بيت ببين دقت بکنيد و لذا هم دارد و انتم تطوفون الآن اصلاً خيلی عجيب اين کلام نمی­تواند باشد که،

س: نقل شيخ طوسی اين روايت نقل هم کرده به همين شکل است

س: بله اختلاف خيلی کم دارد مثلاً

ج: روی ذلک که نوشته

س: محمد ابن يعقوب

س: از کافی نقل کرده

س: بله از همين­جاست منتهی فقط اختلاف متن دارد،

ج: مستقيماً از کتاب نوادرالحکمه نقل نکرده،

س: از اين تعليل می­شود يک قاعده کلی در آورد اگر خارج از حد باشد طواف بالبيت نيست حالا می­خواهد چيزی باشد، می­خواهد نباشد؟

ج: اين تعبير حد نيست درش آقاجان، اصلاً بعد دارد تصريح می­کند بمنزلة من طاف خارج المسجد

س: بمنزلة طاف بالمسجد

ج: خب معلوم می­شود ساختمان است ديگر خب واضح است که اين مطلب

س: می­گويد هر کسی خارج از حد باشد مثل کسی است که خارج از مسجد رفته،

ج: نه بمنزلة اين نيست عزيز من خارج المسجد اگر فرض کنيم مطاف باشد، حالا ساختمان نباشد اين هم بمنزله خارج مسجد می­شود؟

س: تعليل همين است

ج: نه در نمی­آيد اين مطلب، کاملاً در نمی­آيد

س: نه حاج آقا ثبت بشود ما گفتيم شاهد باشد اين کائنات شاهد باشد ما گفتيم

ج: بله چرا،

س: طبق فتوای شما نصف حج مسلمان­ها بايد باطل باشد

ج: نه آن يک حرف ديگر است

س: چرا ديگر

س: روايت ديگر را اخذ می­کنيم فعلاً بگوييم اين روايت چه می­گويد؟

س: نه خب آن روايت قرينه است بر اين­که

ج: و انتم و انتم تطوفون

س: روايت دليل می­شود

ج: اين­که می­گويد و انتم تطوفون معلوم می­شود يک چيزی بوده يعنی در آن­جا برای اين­که برای اين­که طوافی، و انتم تطوفون الآن يعنی برای اين­که طواف واقعاً باشد بايد بين اين حد باشد اگر خارج اين حد طواف بيت نيست، اصلاً اگر دقت بکنيد عبارت را

س: اصلاً اصلش هم شما روايت را ديگر تضعيفش هم کرديد

ج: حالا غير از تضعيف

س: روايت نيست

ج: اصلاً من می­گويم روايت نيست

س: ولی معنايش چه است؟

س:

21: 68

ج: اين قال يعنی حريز سئلته يعنی سئلته محمد ابن مسلم اصلاً اين کلام محمد ابن مسلم است، اصلاً من حرفم اين است که اين کلام محمد ابن مسلم است مدرج هم نيست کلش مال محمد ابن مسلم است

س: آن خلاف ظاهر است چون واقعاً می­گويد قال عن محمد ابن مسلم قال اين

ج: قال يعنی قال يعنی قال

س: نقل می­کند از محمد ابن مسلم بعد

ج: قال حريز

س: بعد می­گويد قال حريز

ج: بله خب، سئلته

س: حريز نقل از محمد ابن مسلم بعد بگويد قال حريز

ج: چرا رسمش است عن محمد ابن مسلم قال سئلت اباعبدالله رسمش اين است که اين­جا سئلته دارد،

س: بله مضمره هم هست تازه اين حديث

ج: بله مضمر می­گويد اصلاً حالا آن مشکلات فنی و اين­هايش که جاي خودش، اصلاً خود عبارت به

س: سه چهار بار تصريح دارد سه بار دارد لا طواف خارج اين

ج: خارج حد بشود از طواف خارج است، نه ليس اذا جازه خوب دقت کنيد، ببينيد می­گويد اذا جازه ليس طائفاً بالبيت خوب دقت کنيد يعنی چه طائف بالبيت نيست؟ بعد می­گويد بمنزلة من طاف خارج المسجد، يعنی مثل اين­ است که از اين حد که خارج شد به بيت نيست چيز ديگر هم هست همان چيزی که گفتم بنی اميه درست کردند، البته عرض کردم من چون کتاب ارزقی را ندارم بايد اخبار مکه را ببينم که چه ساختمان­های مثلاً اين­که نوشتند قصه حضرت سجاد آيا واقعاً اين عبدالملک فقط نشسته بود يا آن­جا اتاق داشت در اتاقش بود که نگاه می­کرد اين احتمال

س: هشام ابن عبدالملک

ج: هشام ابن عبدالملک

س: فرزدق

ج: بله که با فرزدق آنی که ما الآن داريم اجمالاً اين طوری است آنی که الآن اجمالاً داريم اين است که از اين حديث معلوم می­شود که يک حدی بوده که اگر از اين خارج می­شده طائف بالبيت نيست، بعد می­گويد بمنزلة من طاف خارج المسجد يعنی سختمانی هست، اين دارد دور آن ساختمان، برای اين­که دور ساختمان را طواف نکند مابين مقام و مابين ديوار اين به آن ساختمان ديگر طواف نمی­کند، ظاهر عبارت اين است

س: حالا اگر ساختمان نبود بعد از مقام هم طاف بالبيت ديگر

ج: حالا،

س:

28: 70

ج: آن وقت نواحی هم دارد يعنی ببينيد نواحی دارد، يعنی ساختمان­ها همه يکجا نيست، يکش اين ور است

س: مقام و هی المسجد الحرام نواحی همان زمينش هم نواحی حساب می­شود

ج: نه بابا از نواحی کعبه، نواحی بيت اطراف شايد يک ساختمان يک بر بوده يک ساختمان اين ور بوده می­گويد دور تا دور حساب بکن،

س: حج اين همه حاجی را می­خواهيد باطل کنيد

ج: حالا ديگر وقت ما هم تمام شد من اين نکته را هم بگويم يک روايت معارض دارد در وسائل است،

س: آن رد شد کلاً

ج: اين اصلاً کلام واضح است فتوا،

س: معلوم نشد

ج: اصلاً نيست اين، اصلاً اين نيست

س: اگر نبود سندش معتبر بود هم همين جوری حرف می­زدی؟

ج: بله، اصلاً مشهور، معلوم نيست عبارت

س: ادراج نشد اين؟

ج: نه عرض کردم مدرج نيست

س: کلاً مدرج هم نيست

ج: من گفتم مدرج نيست لذا اول آوردم مثال برای اين­که مدرج نيست

19: 71

ما تعبير موقوف نداريم اين اصلاً هم مدرج نيست من به عنوان اين­که مدرج نيست آوردم نه به عنوان مدرج در بحث مدرج ابتداءً عرض کردم آنچه که اصلاً کلاً مال امام نيست اين را مدرج، در همين باب وسائل حديث بعد از اين هم دارد خوب دقت کن آن حديث دوم است که اين حديث باز صدوق آورده کلينی نياورده، حماد است يا ابان ابن عثمان

س:

45: 71

چون من از کافی خواندم آن هم از صدقه

س: آن هم از که نقل کرده ديگر؟

ج: که؟ وسائل بله نه بعدش يک حديث از صدوق است محمد ابن علی ابن الحسين،

س: بله دومی را هم دارد محمد ابن علی ابن الحسين باسناده عن ابان عن محمد ابن علی الحلبی قال سئلت باعبدالله

ج: ابان الآن سند ايشان به ابان در ذهنم نيست سريع اگر بياوريد الآن سندش اما به نظر من صحيحه است روايت صحيحه است الآن در ذهنم،

س: سئلت اباعبدالله عن الطواف خلف المقام قال ما احب ذلک و ما اری به بأساً و لا تفعله الا ان لاتجد منه بدّاً

ج: من به نظرم اين حديث هم خوب دقت کنيد، اين حديث هم به نظر من اين حديث هم هنوز آن زمان است ساختان بوده،

س: بله ساختمان

ج: می­گويد شما نيت طواف می­کنيد ليکن خوب نيست اين کار را نکن، يعنی نه اين حديث و حديث قبلی هردو اگر حديث باشند به زمان ما نمی­خورند، هردوشان به زمان ما نمی­خورند اصلاً مال زمان نيستند،

س: چرا؟

ج: چون باز است زمان، تمام مسجدالحرام باز است

س: فيه عن ابان فرويته عن ابی رضی الله عنه عن سعد ابن عبدالله عن يعقوب ابن يزيد عن صفوان ابن يحيي عن ابی ايوب عن ابی علی صاحب الکلل عن ابان ابن تغلب

ج: نه اين ابان ابن تغلب نه، ابان ابن عثمان

س: ببخشيد اصلا من حواسم نبود

ج: بله اين ابی علی صاحب الکلل يک کمی اشکال دارد و الا

س: به اين آل سعود صحبت کنيم اين مقام را ببرند يک پنجاه متر هم آن ورتر

ج:

10: 73

س: و ماکان فيه عن ابان ابن عثمان فقد رويت عن محمد ابن الحسن رضی الله عن محمد ابن الحسن صفار

ج: اين محمد ابن حسن اول ابن الوليد است دومی صفار است،

س: عن يعقوب ابن يزيد و ايوب ابن روح و ابراهيم ابن هاشم عن محمد ابن عبدالجبار کلهم عن محمد ابن ابی عمير و صفوان ابن يحيي عن ابان ابن عثمان

ج: خيلی سند صحيح است خيلی معتبر است به دو نسخه اصلی، برای اين­که يک نوادر ابن ابی عمير، يکی هم کتاب احکامی که صفوان دارد، بسيار به سندها متعدد است

س: معتبر است

ج: کاملاً اين قابل قياس با آن روايت نيست

س: خيلی جالب هم هست سئلت اباعبدالله عن طواف خلف المقام قال ما احب ذلک

ج: اين مال همين است هنوز ساختمان بوده

س: معلوم است استحباب­های که

49: 73

کراهت دارد اما اشکال ندارد

ج: اما اشکال ندارد دقت کرديد و لذا هم به نظر من آقايون عده­ای خب به اين عمل کردند گفتند اين صحيحه است بهش عمل کند اشکال ندارد اما به نظر من اين روايت و آن روايت تاريخش يکی است وجود آن ساختمان­هاست آن يکی کلام محمد ابن مسلم است اين يکی کلام امام است می­گويد نکن چون فاصله دارد، اما به هر حال فاصله غير از اين­ است که خارج مسجد باشد

س: در زمان ما به طريق اولی اشکال ندارد

ج: هردوشان،

س:

16: 74

ج: الآن هردو عوض شدند هردو روايت موضوع ندارند، اين هم نکته آخری، ديگر طولانی صحبت نمی­کنم بقيه­اش باشد برای فردا و صلی الله اين روايت است آن يکی نه آقا به قول ايشان مدرج.